

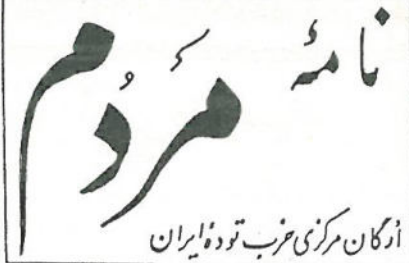
چرا آزادی های سیاسی "کنار گذاشته شد"؟

"دکتر صدر - معاون سیاسی وزارت کشور" در "جلسه" تحلیل سیاسی دانشگاه تهران" گفت: بر مبنای اصول ۲۶ و ۲۷ قانون اساسی قانون فعالیت احزاب و جمعیت های سیاسی در ۱۱ مهر ۶۰ به تصویب مجلس رسید و آئین نامه "اجرائی آن در ۲۰ فروردین ۶۱ در هیئت دولت تصویب و به وزارت کشور ابلاغ شد.

وی در ارتباط با علت تاخیر اجرای این قانون به مسئله "جنگ تحمیلی و شرایط حاکم بر

جامعه" اشاره کرد و افزود: "این مهم در تمام دنیا و حتی کشورهایی که آزادی گروهها در آن رایج است جا افتاده است که در شرایطی که استقلال و تمامیت ارضی کشور به خطر می افتد، مسئله ای بنام آزادی های سیاسی برای مدت زمان محدودی کنار گذاشته می شود تا انقلاب و نظام در چارچوب کشور به مخاطره نیفتد..."

طبیعی است که معاون سیاسی وزارت کشور بقیه در ص ۲



شماره ۲۵۰ دوره هشتم سال پنجم
شنبه ۱۳۶۷/۱۲/۲۳ بهای ۲۰۰ ریال

آری! زندانی سیاسی بودن افتخار است

پاسخ کلی در خود نوشته نهفته است. سخن درباره زندانیان سیاسی است. همین زندانی سیاسی بودن، یعنی اینکه رژیم (مردمی یا غیر مردمی) مخالفان سیاسی خود را به زندان افکنده است و اثبات می کند که در مورد اینگونه زندانیان بحث بر سر دیدگاه های سیاسی است. بخصوص که نویسنده دیگر اطلاعات در گزارشی از گفتگو با مهندس بازرگان و دکتر یزدی در صفحه ۲ همان روزنامه تلویحا زندانیان سیاسی را از "غیر سیاسی ها" جدا می کند. دکتر یزدی می گوید: "در میان این عده (زندانیان) کسانی هم هستند که بخاطر داشتن عقیده سیاسی زندانی شدند. ما با عقیده آنان مخالفیم، اما با نفس دستگیری آنان موفق نیستیم". خبرنگار تلویحا با سخن دکتر یزدی موافقت می کند، اما نظر می دهد که "همه اینان" زندانی سیاسی نبوده اند و صرفا "بخاطر ابراز عقیده دستگیر و زندانی

از چندی پیش در روزنامه اطلاعات ستونی با تیتر دائمی "نقد حال" باز شده است. "نقد حال" نویسنده ظاهرا کسی جز عطاءالله مهاجرانی معاون نخست وزیر نیست که در این ستون هرچه دل تنگش می خواهد می گوید. یکی از "نقد حال" های اخیر (البته بدون امضا) درباره زندانیان سیاسی کشور است. نویسنده چنین آغاز می کند: "زندانی بودن در نظامی که متکی بر اراده و حمایت مردم است نه تنها هیچگونه افتخاری ندارد که مایه شرمساری همیشه است". سپس در ادامه مطلب می خوانیم: "در کشورهایی که بین ملت و دولت فاصله و ناهمخوانی است و دولت ناگزیر از تکیه بر سرریزه و حمایت خارجی است و تلفیق استبداد داخلی و استیلای خارجی باعث می شود که ریشه های آزادی و استقلال سست و خشکیده شود، در آن نظام ها زندانی سیاسی بودن حتما افتخار آمیز است." (اطلاعات - ۲۵ بهمن ۶۷)

فرهنگ بحث سیاسی

مردم میهن ما سالیان دراز در شرایط رژیم های دیکتاتوری از ابتدایی ترین حقوق دمکراتیک محروم بوده اند و هستند. البته این محرومیت به معنای تن در دادن پیشروان جامعه بوجود رژیم های خودکامه نبوده و نیست. در صد سال اخیر نیروهای سیاسی مترقی و دمکراتیک مبارزات سهمگین و خونینی را علیه ترور و اختناق از سر گذارده اند. تعداد قربانیان نبرد در راه آزادی در میهن ما به بیش از صد هزار تن می رسد. در هیچ یک از کشورهای خاورمیانه و نزدیک اینهمه نهضت آزادیبخش وجود نداشته است. گرچه نهضت ها عمدتا با شکست روبرو شده اند، اما ثمراتی نیز داشته اند. با اینحال مبارزه ادامه داشته و دارد و انقلاب بهمن ۵۷ آخرین آنها نبوده و نمی تواند باشد. زیرا رژیم جدید دیکتاتوری در کسوت مذهبی، جامعه را بسوی اعتلا، نهضت آزادیبخش دیگری سوق می دهد.

اما، باید اعتراف کرد که زندگی در شرایط ترور و اختناق و نبود امکان بحث و نظردهی آزاد، مانع رشد فرهنگ سیاسی در احزاب و سازمان های مترقی و دمکراتیک شده است. به همین سبب در جامعه، تهمت و افترا و برچسب زنی رواج گسترده ای دارد. مادر این زمینه هیچ حزب و سازمانی و از جمله حزب خود را مستثنی نمی کنیم، گرچه حزب توده* ایران در اکثر موارد کوشیده است تا بحث میان احزاب را به مجرای منطقی و علمی هدایت کند. متأسفانه عدم برخورداری از فرهنگ بحث سیاسی در زمینه های گوناگون در جامعه، افراد و جناحها و سازمانهایی را برای باصطلاح اثبات حقانیت خود بسوی تحریف و تهمت رانده است. حزب مادر این میان پیش از دیگر نیروهای سیاسی با تحریف مواضع خود، تهمت ها و تلاش سازمان های گوناگون برای تحمیل نظرات ضد و نقیضشان بر آن روبرو بوده و هست.

دیده می شود که حزب توده* ایران را به "هژمونیسم" متهم می کنند، بدون اینکه اصولا درک معینی از این مقوله داشته باشند. گروهی ما را به "دگماتیسم" متهم می سازد. در حالی که گروه دیگر ما را "رفرمیست" و "پوپولیست" می نامد و فریاد می کشد که حزب توده* ایران از "سیاست مستقل پرولتاریا" عدول کرده است. نیازی به توضیح نیست که "دگماتیسم" نقطه مقابل "رفرمیسم" است و یاب به دیگر سخن رفرمیست نمی تواند جزم گرا باشد. بقیه در ص ۲

اطلاعات تازه درباره کشتار جمعی زندانیان سیاسی

پیش از شروع اعدام ها ارتباط کلیه بندها را با یکدیگر بکلی قطع کرده اند، بطوریکه مثلا زندانیان یک بند از موج اعدام در بندهای دیگر خبری نداشته اند. هنگام سوال و جواب وانمود می کرده اند که صحبت بر سر یک "دادگاه" نیست، اما هر کس را که صد در صد مطابق میل رژیم پاسخ نداده به جوخه اعدام سپرده اند. در روز اول سوالات عمدتا سیاسی و عقیدتی بوده است. از ۴۰۰ زندانی که در نخستین روز جمع آوری و "محاکمه" شده اند می پرسیده اند چه کسی

اخیرا اطلاعات بیشتری از جزئیات جریان قتل عام در زندان های اوین و گوهردشت بدست آمده است. قتل عام زندانیان مجاهد عمدتا در مردامه صورت گرفته است. در روزهای شنبه پنجم و یکشنبه ششم شهریور محاکمه و اعدام زندانیان توده ای در زندان گوهردشت آغاز می شود. در روزهای دوشنبه هفتم و سه شنبه هشتم شهریورما "دادگاه" گوهردشت به زندان اوین انتقال می یابد و همان جنایات را در اوین انجام می دهد. روز چهارشنبه نهم شهریور مجددا کار خود را در زندان گوهردشت ادامه می دهند و عده دیگری را به زیر تیغ جلادان می فرستند.

هیئت سه نفره "دادگاه شرع" عبارت بوده اند از دادیار زندان گوهردشت، حجت الاسلام اشراقی نماینده خینی و حجت الاسلام ناصریان از بازجوهای اوین.

رفیق اسحاق حاج ملکی

یک انسان واقعی

در ص ۴

ما راه پر افتخار شهیدان توده ای را ادامه خواهیم داد!

فرهنگ بحث...

افرادی از یک سازمان ما را متمم به "عدم استقلال" می‌کنند به این دلیل که ما از سیاست احزاب حاکم در کشورهای سوسیالیستی و در درجه اول در اتحاد شوروی انتقاد نمی‌کنیم. برخی دیگر ما را برحذر می‌دارند که مبادا اجازه دهیم یک حزب برادر در امور داخلی مداخلت کند. معلوم نیست بچه علت ما باید در امور دیگران دخالت کنیم و آن دیگران باید از چنین "حقی" محروم باشند. آیا این نمونه‌ای از بی‌منطقی نیست؟ چرا اصل عدم دخالت در امور داخلی احزاب برادر را نباید پذیرفت؟

چندی پیش چند نفری در یک نوشته بسیار طولانی و بگمان ما نادقیق که در چارچوب مبارزه بر سر قدرت در سازمانشان تنظیم شده است، نوشته‌اند که گویا به عقیده "حزب توده" ایران انترناسیونالیسم یعنی "دفاع بیکجانبه از اتحاد شوروی". آیا در نوشته "پیش گفته نقل قولی از اسناد رسمی حزب برای اثبات این "اتهام" ارائه می‌شود؟ البته نه! همین نشانگر آن است که فرهنگ بحث سیاسی کسانی که چنین نسیبتی به حزب ما می‌دهند هنوز تا آن حد رشد نکرده که جرات مستدل سخن گفتن را داشته باشند.

تهمت و برچسب زنی در عین حال نشانه "عدم منطق و استدلال صحیح" است. این حربه "شناخته شده دیگر به اندازه" کافی کند شده و از آن نمی‌توان برای فریب افراد استفاده کرد. "حزب توده" ایران منطق ویژه "خود را دارد و همواره کوشیده است تا با دلیل و برهان با نظرات دیگر سازمانهای سیاسی برخورد کند. ما طرفدار مراعات فرهنگ بحث سیاسی میان احزاب و سازمانهاستیم و حتی الامکان در تلاشیم تا به حملات بی‌منطق مخالفان پاسخی ندهیم.

واقعا چه پاسخی می‌توان به افرادی داد که تهمت‌های "ساواک" و "وزارت اطلاعات" رژیم را درباره "حزب ما" تکرار می‌کنند؟ چه پاسخی باید به کسانی داد که توده‌ای مرده را بهترین توده‌ای می‌دانند؟ چه پاسخی باید به افرادی داد که چپ و راست کلمه "خائن" را به "توده‌ای" می‌افزایند؟ البته در مورد اخیر پاره‌ای از شخصیت‌های با فرهنگ و مخالف ایدئولوژی حزب ما نظر دیگری دارند.

چندی پیش آقای احمد علی باهایی یکی از یاران نزدیک آیت الله طالقانی در مقاله‌ای تحت عنوان "حزب توده (ایران) خائن نیست" از جمله نوشت: "رسم شده که یک کلمه 'فقط خائن به حزب توده (ایران) می‌چسبانیم و خودمان را از زحمت کنجکاری و پیگیری و تلاش برای کشف ریشه و اساس این مشکل (بخوان حزب) خلاص می‌کنیم. در حالی که دآوری شتابزده و غلط‌پر پیچیدگیهای این قبیل مشکلات می‌افزاید... خودخواهی و سبکسری است که با این سادگی، کل چریایی را که از اجتماع انبوهی انسانهای آرمانخواه و تلاشگر کم و بیش کزیدگانی از سه نسل، جامعه "ما را بدنبال خود کشیده خائن بگوئیم. کسی که با آسانی این کلمات را بر زبان می‌راند با خودش در زندگی بویی از خدمت و تحرک اجتماعی نبرده، و پایه چیران و پرده پوشی خطاها و خیانت‌های خود در بکار بستن این کلمات چنین جسارت بخرچ می‌دهد و یا از منتهای ساده لوحی اوسرچشمه می‌گیرد."

ما گفتیم ایدئولوژی آقای احمد علی باهایی با ایدئولوژی ما در تضاد است. اما فرهنگ بحث سیاسی آقای احمد علی باهایی در سطحی است که بوی

اجازه "دفاع از حزب توده" ایران به مثابه "یک جریان ریشه دار سیاسی مطرح در جامعه را می‌دهد.

ما با این نظر نویسنده موافقیم که می‌توان روی افرادی در این میان سازمان انگشت گذاشت و آنها را "خائن" خواند. هر دور نمی‌رویم. در درون حزب ما افرادی بودند که به طبقه "کارگر خیانت کردند. هم اکنون نیز اشخاص خودمحروربینی (بهر علتی) از زدن انواع برچسب‌ها حتی شدیدتر از "خائن" به حزب توده‌ای ما کوتاهی نمی‌ورزند.

اما آیا انسانهای شرافتمندی را که در راه آرمانهای حزب خود سربلند به پیشواز مرگ می‌روند می‌توان "خائن" نامید؟ در کجاییده و بی‌اشنیده شده که انسانها "برای خیانت" حتی از جان خود بگذرند؟

آقای احمد علی باهایی بحق می‌نویسد: "ما اگر این خلعت خیانت را به این وسعت به قامت انبوه انسانهای اجتماعان بهوشانیم، علاوه بر این که وجود کرامت آدمی و پاکي و شرافت انسانی را در جامعه "خود منکر شده ایم، راه هر امید و تلاشی را نیز بر خود بسته ایم."

ما روی این نوشته "آقای احمد علی باهایی" نه برای آن تکیه می‌کنیم که از حزب ما دفاع کرده است. نه، حزب توده "ایران را نیازی به دفاع نیست. طی چهل و هشت سال موجودیت حزب، هزارها توده‌ای با نثار خون خود اصالت انقلابی حزب توده‌ای ما را به اثبات رسانده‌اند. طی سه ماه اخیر جمع کثیری از توده‌ایهای قهرمان پانشارچان خود از حزب با افتخارشان دفاع کردند. ما از آن لحاظ توجه خوانندگان را به نوشته "آقای احمد علی باهایی" جلب می‌کنیم که به نظر ما درسی است پیرامون موضوع مورد بحث این نوشتار، یعنی ضرورت مراعات فرهنگ بحث سیاسی در برخورد میان احزاب و سازمانها و شخصیت‌ها. بدون گذار از این مکتب ما نمی‌توانیم از ضرورت مراعات آزادیهای دمکراتیک سخن بگوییم.

چگونه می‌توان با این اندیشه "نویسنده در مقاله" پیش گفته موافقت نکرد که "تعالیم و تعاریف جدید از "انسان، ایدئولوژی، سیاست، واره‌های سیاسی" در جامعه "ما، آن قدر منزلت انسان را پائین آورده که به ما جرات می‌دهد این گونه گستاخانه و بی‌پروا همه چیز را در یک برخورد اجتماعی خرج کنیم. شاید در گذشته‌ها این طور کم طاقت نبودیم. فرهنگ ما، ادبیات ما که آنقدر دعوت به مدارا و سازگاری دارد، از سطح بالایی از تحمل و ظرفیت در این جامعه حکایت می‌کند."

ما هم با نویسنده هم عقیده‌ایم که "این حالت، (یعنی اطلاق "خائن" به حزب) خاص حزب توده (ایران) و درباره "تنها حزب توده (ایران) نیست". نظری حتی گذرا به نوشته‌های احزاب و سازمانها و شخصیت‌ها در مهاجرت نشانگر ضعف فرهنگ سیاسی در بحث‌های تئوریک و ایدئولوژیک است. برچسب و اتهام زنی جای منطق و تئوری را در جامعه "ما گرفته است.

وقتی آقای احمد علی باهایی می‌نویسد، "من نه تنها شرم می‌کنم که با این سادگی به کل افراد حزب توده (ایران) و در یک کلمه به حزب توده (ایران) خائن بگویم، بلکه بخود می‌لرزم که چنین جامعه‌ای چگونه قابل زیست است!" باید به وضع هولناک کنونی عمیقاً اندیشید. آری چگونه ممکن است فردی که بقول نویسنده در زندگی دست به سیاه و سفید نزده حق داشته باشد "انسانهایی را که زیباترین فصول عمر را در راه عقیده و آرمان خود صرف و بدل کرده‌اند به تیغه "گیوتین کلمه "خیانت" بسپارد. این با آتش بازی کردن است.

چرا آزادی‌های سیاسی...

سفسطه می‌کند. او مثل سخنگویان همه نظامهای استبدادی برای توجیه عملکردهای ضد خلقی و ضدانقلابی رژیم بهانه‌هایی می‌آورد که اگر اعتراض برانگیز نباشد، حداقل لبخند تمسخری بر لبان مخاطبانش خواهد نشانند. اما اینکه رژیم ج.ا. گذاشته است مسئله‌ای است که باید به آن پاسخ گفت.

از بهمن ۵۷ (پیروزی انقلاب) تا مهر ۶۰ بیش از دو و نیم سال، از بهمن ۵۷ تا فروردین ۶۱ بیش از چهار سال (و فاصله "این دو تاریخ بیش از ۱/۵ سال) و از بهمن ۵۷ تا امروز که سخن از آغاز قریب الوقوع فعالیت برخی "احزاب و جمعیتها" است، ده سال گذشته است. از این ده سال، نزدیک به هشت سال در جنگ سپری شد. در چهار سال اول انقلاب، اغلب احزاب و سازمانهای سیاسی مترقی و انقلابی، به رغم یورشهای دائمی چاقوکشان و چماقداران "حزب الهی"، به تناوب فعالیت علنی و نیمه‌علنی داشتند که این ره آورد انقلاب بود و نه هدیه "خمینی و پیروان او. بنابراین دادن آزادیهای سیاسی واقعی هیچگاه تا امروز برای حاکمیت جمهوری اسلامی مطرح نبوده و از این پس نیز نیست. برعکس، ایشان از هر موقعیتی سود جسته‌اند و می‌جویند، نیروهای سیاسی‌ای را که از جانیشان احساس خطر می‌کنند از صحنه "سیاسی کشور خارج سازند. در این روند بخش بزرگی از فعالان سیاسی کشور به بهانه‌های گوناگون زندانی شدند و هزاران تن در برابر جوخه‌های اعدام قرار گرفتند و یا حلق آویز گردیدند. رک و پوست کنده، خمینی و همراهانش که هیچگاه هیچ برنامه و هدف مدونی برای حل دشواریهای جامعه و پیشبرد هدفهای انقلاب نداشتند و ندارند، همواره در هراس بوده‌اند و هستند که در میدان باز آزادیهای سیاسی توده‌های مردم سره را از ناسره تشخیص بدهند و به سمت نیروهایی گرایش پیدا کنند که شعارهای بی‌پشتوانه نمی‌دهند و با شاخت عمیق از خواسته‌های مردم و ضرورتهای عمومی جامعه می‌توانستند و می‌توانند سکان کشتی توفان زده "میهن را در دست گیرند و به ساحل آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی هدایت کنند. به همین دلیل نیروهای گوناگون انقلابی و مترقی را سبانه مورد یورش قرار دادند و می‌دهند. این است دلیل واقعی نه محدودیت که ممنوعیت آزادیهای سیاسی. اگر جز این بود و رژیم توانایی رقابت سالم سیاسی و ایدئولوژیک با این نیروها را داشت مسلماً نمی‌کوشید که آنان را تار و مار سازد.

نه که جامعه از این راه مرکز روی آسایش و آرامش نخواهد دید، بلکه به منزله "یک نوع آرمان کشی و تخطئه و انکار هر گونه عقیده داشتن و پایبندی و بدل و فداکاری است."

آقای احمد علی باهایی "اندیشه" ما را "خطا" و "سراب" می‌داند. او معتقد است که راه پیش ما و دیگر سازمانهای به نوشته "وی مترقی" جز به ترکستان نخواهد بود. این حق او است. او، مخالف اندیشه و پیش ماست. اما، این مخالفت به وی اجازه نمی‌دهد که به حربه "اتهام و برچسب زنی دست یازد. او، می‌کوشد با منطق (البته منطق ویژه "جهان بینی خود) با جهان بینی ما مقابله کند. چنین عملی فقط می‌تواند زائیده "فرهنگ بحث سیاسی باشد، چیزی که متأسفانه خیلی‌ها هنوز فاقد آن هستند.

رتدارك سیزدهمین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان

کمیته ایرانی تدارک سیزدهمین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان در ادامه کار خود بمنظور تدارک و سازماندهی امر مهم شرکت در سیزدهمین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان که از ۱۰ تا ۱۷ تیر ۱۳۶۸ در پیونگ یانگ برگزار می‌شود، در تاریخ ۷ اسفند جلسه‌ای تشکیل داد.

شرکت کنندگان این جلسه را نمایندگان سازمانهای ریرتشکیل می‌دادند؛ سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران
• سازمان جوانان توده ایران
• تشکیلات دمکراتیک زنان ایران
• کمیسیون ارتباطات سندیکایی زحمتکشان

ایران

• شورای صلح ایران

کمیته ایرانی پس از بحث و بررسی پیرامون کارهای انجام شده و شنیدن گزارش نماینده خود در جلسه کمیته بین‌المللی تدارک فستیوال (آذر ۱۳۶۷ در برلین) امور جاری، اولویت‌ها و وظایف نژدیک و دور را مورد بررسی قرار داد.

کمیته بار دیگر همه سازمانها و جریانهای مترقی و ملی، نمایندگان اقلیتهای ملی و مذهبی، ورزشکاران و هنرمندان جوان را به گردهم آیی و مشارکت در این امر مهم فراخواند. کمیته ایرانی هیچ شرطی برای این گردهم آیی بجز پذیرفتن شعار فستیوال یعنی "صلح، دوستی و همبستگی ضد امپریالیستی" قائل نیست. کمیته بر آن است که با تجمع هر چه بیشتر نیرو می‌توان بهترین استفاده را از این مجمع عظیم جهانی کرد و گامی در راستای مبارزه با جو خفقان حاکم بر کشورمان برداشت. همه علاقمندان می‌توانند با آدرسی که در پایان این اطلاعیه خواهد آمد با کمیته ایرانی تماس بگیرند.

کمیته مباحثی را که در اجلاس آتی کمیته بین‌المللی تدارک فستیوال "بازده فروردین در پیونگ یانگ" مطرح خواهد شد مورد بحث و تبادل نظر قرار داد و نماینده خود را جهت شرکت در این اجلاس انتخاب کرد. همچنین قرار شد تا بدین منظور بولتنی به زبان انگلیسی تهیه شود و در این اجلاس در اختیار شرکت کنندگان قرار گیرد.

بنا به اهمیت مسئله آزادیهای سیاسی ومدنی برای جوانان کشورمان که در شرایط خفقان پسر می‌برند، به نظر کمیته ایرانی ایجاد یک مرکز در فستیوال جهت بحث حول مسئله حقوق بشر بسیار

مهمین باید به آقای صدر گفت: نیروهای یاد شده و از جمله حزب توده ایران هیچگاه استقلال و تمامیت ارضی کشور را به خطر نینداختند که مستوجب منع فعالیت سیاسی باشند. بلکه این خمینی و دار و دسته جنایتکار او بودند که به فکر جهان کشایی و صدور انقلاب افتادند و استقلال و تمامیت ارضی کشور را به خطر انداختند و چون دیدند که پیوسته با اعتراض روبرو می‌شوند و نیروهایی هستند که در برابرشان قد علم می‌کنند و به افشای آنان می‌پردازند بقول آقای صدر آزادیهای سیاسی را "کنار گذاشتند".

ای سروده در "اوپن"

من ترابه آسمان پرستاره می‌برم
من به زیربای تو
فرشی از ستاره می‌نهم
بر فراز آفتاب می‌نشانت

* * *

ای شهید،
ای چکامه،
ای سرود،
در خیال ابلهان اگر توان که آفتاب را به شعله کشت
در میدان سحر اگر توان که لحظه ای درنگ کرد
گویش، درنگ کن،

سپیده لاجرم زجاری زلال آفتاب می‌دمد
شب سرودناکزیر صبح را سروده است

ای شهید،

ای چکامه،

ای سرود،

شب سرودناکزیر صبح را سروده است

پ. م. سحر

۱۳۶۷/۹/۲۲

ای چکامه،

ای سرود،

ای شهید،

ای تورو در پر خروش زندگی

ای تورو نوق خیال خفتگان

ای توفاتخ فروتن دل سحرگهان

ظلمت شبانه بی تو کوچه باغ بی ترانه شد

قلب خون چکان تو، نگین سینه ریز آسمان بی کرانه شد

* * *

ای چکامه،

ای شهید،

ای سروده در اوپن

ای بر آمده ز دشت خاوران

در کمند تودول هزار چون من است

بر سمند تیز پای تو هزار اسوار

آرش از تو و امدار

* * *

گر چه او فتاده ای به خاک،

مغید است. این پیشنهاد از طرف نماینده کمیته ایرانی در اجلاس آتی پیونگ یانگ مطرح خواهد شد. در ضمن کمیته بر آن است تا با استفاده از همه امکانات کشتار هزاران زندانی سیاسی توسط جمهوری اسلامی ایران را از نژدیک به اطلاع دهها هزار شرکت کننده فستیوال برساند.

بنا به پیشنهاد کمیسیون ارتباطات سندیکایی چون تاکنون کمیسیون مستقلی جهت بحث پیرامون حقوق زحمتکشان جوان در طرح‌های پیشنهادی فستیوال مطرح نشده، کمیته ایرانی پشتیبانی خود را از ایجاد چنین مرکزی در فستیوال اعلام می‌دارد و آن را به اطلاع اجلاس پیونگ یانگ خواهد رساند.

بازهم اتهام "اعترافات"

پوسیده‌ای چنگ می‌زنید، آیا نمی‌دانید که اکثر آن "اعتراف" کنندگان به "گناهان" ناکرده، امروز به دست دشمنان خلق تیرباران شده‌اند؟ اگر گذار خود شما به زندان‌های ج.ا. می‌افتاد و چنان شوهایی با چهره‌های مسخ شده شما به نمایش درمی‌آمد، دیگران چه قضاوتی باید می‌کردند؟ آیا باید تسلیم ج.ا. می‌شدند و طوطی‌وار آنچه را که "حاکمان شرع" و دست پروردگان "سیا" و "موساد" گفته بودند تکرار می‌کردند؟

اختلافات شما با سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مسئله‌ای است مربوط به خود شما. اما کدام اخلاق و وجدان انسانی و کمونیستی به شما اجازه می‌دهد که حیثیت و شرافت انسانی، کسانی را که مردانه در برابر دشمن ایستادند و جان باختند به بازی بگیرند؟

ما این نوع برخوردهای مغایر با اخلاق و وجدان کمونیستی را چه از جانب "راه کارگر" و چه از جانب نویسندگان "بیانیه" شدیداً محکوم می‌کنیم.

"راه کارگر"، شماره ۵۹ (بهمین ۶۷)، صفحاتی را به انتشار "بیانیه انشعاب از سازمان اکثریت..." اختصاص داده است. انتشار این "بیانیه" امری است مربوط به نویسندگان و منتشر کنندگان آن. و ما چنانچه لازم بدانیم درباره محتوای آن نظر خواهیم داد.

در اینجا فقط ذکر نکته‌ای را ضروری می‌دانیم. در "بیانیه" آمده است: "زمینه‌های بحران سازمان اکثریت... از فردای اعترافات سران حزب توده شکل گرفت."

از کدام "اعترافات" سخن می‌گوئید؟ آیا آن شوهای مسخره تلویزیونی‌را که خود می‌دانید زیر شکنجه و داغ و درفش تهیه شد و به نمایش درآمد می‌توان "اعترافات" نامید؟ در این صورت فرق شما انقلابیون دوآتشه با دستگاه‌های تبلیغاتی و سازمان‌های "اطلاعاتی" و "امنیتی" ج.ا. چیست؟ آنان نیز از "اعترافات" سران "حزب توده" (و نه حزب توده ایران) دم می‌زنند.

شمائی که به دور از صحنه اصلی پیکار رویاروی با دشمن برای "اثبات" ادعاهاتان به هر ریسمان

رفیق اسحاق حاج ملکی، یک انسان واقعی

ترک وطن شد و مدت کوتاهی را با فروش دار و ندارش در ایالات متحده آمریکا گذراند. در آنجا بود که زمینه‌های مقایسه و تفکر عمیق‌تر فراهم شد. رفیق اسحاق به شناخت گسترده‌تری از امپریالیسم و نواستعمار دست یافت.

انقلاب بهمن ۵۷ رفیق اسحاق حاج ملکی را به دامان وطن بازگرداند. آستین همت بالا زد و دوش بدوش یاران توده‌ای اش در دفاع از آزادی و حقوق زحمتکشان تلاش بی‌کفایتی را آغاز کرد. او فردی بود خودساخته و استعدادش را در رشته‌های تخصصی گوناگون بروز می‌داد. او که در کارهای فنی و فکری توانمندی‌هایی داشت، با قبول مسئولیت‌های سنگین در زمینه حساسی و مدیریت، توانست سیستم تولید و مدیریت چند کارخانه بزرگ تهران را تدوین کند. اسحاق در کلیه مناسبات شغلی یک هدف اساسی پیش روی داشت. جستجوی راه‌هایی که دستیابی همکاران زحمتکش به خواسته‌های صنفی و سیاسی را آسانتر سازد. در حیات علنی کوتاه حزب، او نیز همچون یاران پاکباخته توده‌ای اش شب و روز آماده اشام و وظایف انسانی و حزبی خود بود. او هم با مبارزه و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر می‌خواست به سهم خویش راه پیروزی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان را هموار سازد. اما حاکمان سیاه‌دل و تبهکار به آرمان‌های خلق خیانت کردند. آنان با پشت کردن به همه قول و قرارها صاحبان دستهای پینه بسته، یعنی کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان را بیش از پیش گرفتار رنج و فقر و تیره‌روزی ساختند. آنان مرگ و ویرانی و آوارگی به ارمغان آوردند. آنان مدافعان واقعی زحمتکشان را به بند کشیدند، از هر شکنجه و عذاب‌هایی در حق آنان کوتاهی نکردند و سرانجام در برابر جوخه‌های اعدام قرار دادند.

رفیق اسحاق در سیاه‌جال "اوین" مسلول شد. او را با تن بسیار به "قل‌حصار" منتقل کردند. بازجویی و شکنجه بازجویی و شکنجه... تا اینکه سرانجام به ۷ سال زندان محکوم شد. اما هنوز دو سال از این ۷ سال باقی بود که ورق برگشت. دیگر بار جانوران آدم‌خوار به فکر کشتار وسیع افتادند و رفیق اسحاق نیز در صف اعدامی‌ها قرار گرفت.

از اسحاق چه مانده است؟ نامی نیک در جنبش کارگری و کمونیستی ایران. این یار وفادار زحمتکشان انسانی بود ساده، صمیمی و فداکار. او یک رفیق و یک قهرمان واقعی بود.

قهرمانان زنده‌اند
قهرمانان همواره زنده‌اند

می‌رسد که تولید کننده اصلی و فروشنده عمده اجزا دان مرغ در بازار جهانی ایالات متحده آمریکا است.

تامین این کالای ضروری همیشه یکی از معضلات بزرگ رژیم در گذشته و حال بوده و هست. لازم به یادآوری است که ورود این کالا حتی در زمان رژیم منقر سلطنتی در انحصار دولت و وزارت کشاورزی (صندوق عمران مراتع) قرار داشت.

آزادی ورود این کالا که اقلام وارداتی مانند داروهای دامی و مکمل‌های غذایی دام و طیور را نیز شامل می‌شود توسط بخش خصوصی پیروزی بزرگی برای تجار و سرمایه‌داران بازار و ضربه مهلکی بر پیکر تولیدات داخلی و کشاورزی در حال ناپودی ایران است.

کسی منکر لزوم تامین نیاز عمومی در زمینه

شوخ بود و طنزی شیرین چاشنی کلامش. با او که بودی حتماً دریچه‌ای از شادی در برابرت گشوده می‌شد. مهربان بود. ادعای بی‌پشتوانه‌ای را یدک نمی‌کشید. در بحث‌ها بیشتر گوش بود تا زبان. و چون لب به سخن می‌گشود، سنجیده و گزیده می‌گفت. اسحاق خطی خوش داشت. می‌گفت دار و ندارم فقط مادری پیری است.

در او آرامشی بود اطمینان بخش. به هنگام سختی و دشواری می‌شد در او تکیه‌گاه مطمئنی جست. یار سختی‌ها بود. در جریان یورش به حزب، خود در خطر بود اما همیشه راهی می‌جست تا در حد توانایی از دیگران دفع خطر کند. در آن شرایط، دوستان نیمه راهی بودند که وظیفه خود را اتمام شده می‌انگاشتند و هر لحظه ابعاد فاصله را بیشتر و بیشتر می‌کردند، حتی از مرز "ناآشنایی" نیز گذر می‌کردند. اما کسانی چون اسحاق فاصله‌ها را کم می‌کردند. در آن لحظاتی که "سربازان گمنام" خمینی در بدر به جستجوی شکار بودند، این سربازان توده‌ای آشیانه امنی برای یاران می‌جستند. شاید اگر چنین نبود می‌توانستند جان سالم بدر ببرند. اما مگر می‌شد شریفترین انسانها را در کام گرگان خون آشام رها کرد و رفت؟

رفیق اسحاق حاج ملکی در یک خانواده زحمتکش چشم به زندگی گشود. هنوز نوجوانی بود که با از دست دادن پدر مسئولیت اداره خانواده را پذیرفت. از آن پس کارشاق روزانه و لقمه‌نانی که با عرق جبین بدست می‌آمد. و همراه با کار، ادامه تحصیل. تا زمانی که دانشگاه را به پایان رساند. او که ستم طبقاتی را در مناسبات کار و تحصیل از نزدیک لمس کرده بود، همواره راهی می‌جست تا بتواند از قید و بند خردکننده ستم و بهره‌کشی رست. طبیعی بود که جستجوی راه راهی در اسحاق نه ریشه فردی که پدید اجتماعی داشت. اگر جنبه فردی و شخصی در میان بود می‌توانست گلیم خودش را از آب بکشد. نه، هدف او، مثل هزاران هزار انسان دیگر پایان بخشیدن به ستم طبقاتی بود. اما آیا می‌شد به تنهایی با نظام ستم‌شاهی در افتاد؟ نه. کنکاش کرد و سرانجام خود را در صف پویندگان راه حزب توده ایران یافت. و او که راه خود را باز یافته بود با شور و شوق و پیگیری، هم در عرصه صنفی و هم در عرصه سیاسی، به مبارزه پرداخت. اسحاق در جریان یکی از فعالیت‌های جمعی به چنگ "ساواک" افتاد و زندانی شد. پس از راه‌هایی از بند "ساواک" از اودست بردار نبود. سایه‌سان تعقیبش می‌کردند. او ناگزیر از

ماهی، بود در صف، مکمل‌های غذایی دام و طیور را از نظر وزن شامل می‌شود و ارزش مورد نیاز آن نیز سر به صد میلیون دلار می‌زند.

این کالا ماده اصلی و اولیه مونتاژ پیش از ۳۰۰ هزار تن گوشت مرغ و ۲۵۰-۲۸۰ هزار تن تخم مرغ یعنی بیش از ۵۰ درصد نیاز مواد پروتئینی کشور است.

دان مرغ در برگیرنده مواد اولیه مورد نیاز بیش از ۲۰۰ کارخانه بزرگ تولید کننده خوراک دام و طیور در سراسر کشور است که ظرفیت بعضی از آنها مانند کارخانه دان پارس در سال از یکصد هزار تن تجاوز می‌کند (نشریه بزرگ شماره ۲۰۲).

دهها هزار آسیاب میکسر (آسیاب مخلوط‌کن) متعلق به حدود بیست هزار واحد مرغداری از این راه تغذیه می‌شوند. ذکر این نکته نیز لازم بنظر

"هم برنده جنگ، هم برنده صلح!"

هشت سال جنگ ایران و عراق ویرانی و مرگ برای توده مردم و افزایش سرسام آور سود و نقدینگی برای سرمایه‌داران بازار را به همراه داشت.

به بهانه جنگ و وضعیت فوق العاده جنگی غارتگران و حکام مرتجع جمهوری اسلامی در چهارول هستی و نیستی مردم و سرکوب نیروهای مبارز و مترقی دست اتحاد بهم دادند.

اکنون که آتش جنگ فرو نشسته است، سودجویان و غارتگرانی در درون و زیر چتر حاکمیت سعی در تأمین منافع خود در شرایط جدید دارند. آنها به بهانه بازسازی کشور کیسه‌های گشادتری برای چپاول دوخته‌اند. اخیراً خامنه‌ای رئیس جمهور و رئیس شورای سیاست‌گذاری بازسازی کشور با زیر فشار قرار داد، دولت منافع بیشتری را برای تجار بازار بدست آورد. "کیهان"، ۲۷ مهر ماه ۶۷، از قول رئیس جمهور نوشت: "مردم می‌توانند با بهره‌گیری از امکانات ارزی خود و تسهیلات دولتی بعضی از اقلام مورد نیاز فوری جامعه را وارد کرده و بدون قیمت‌گذاری دولتی به فروش برسانند".

هدف سران رژیم از بکارگیری واژه "مردم" برای زحمتکشان ایران پخوبی روشن است منظور از "مردم" کسی جز تجار و سرمایه‌داران بزرگ نیست. بدیهی است که کارگران، دهقانان، کارمندان و کسبه جز که از تأمین ابتدائی‌ترین نیازهای زندگی خود عاجزند، صاحب مبالغ کلان ارز شخصی نیستند تا کالا از خارج وارد کنند.

هدف از سپردن کار مردم به "مردم"، بنا به توصیه جدید خمینی، بویژه شکستن انحصار بازرگانی خارجی و خلق پید از دولت در این زمینه است. این پیروزی بزرگی برای سرمایه‌داران بازار، و گردانندگان سازمانهای اقتصاد اسلامی، صندوقهای قرض الحسنه و کمیته امداد امام است.

تجار بزرگ بازار به این اولین پیروزی پس از برقراری آتش‌بس پسند نمی‌کنند. پیش بینی می‌شود که روند دست اندازی به همه عرصه‌های بازرگانی خارجی همچنان گسترش یابد.

یکی از نمایندگان مجلس، ابعاد این آشتی پشت پرده در پستر بازسازی بعد از جنگ را تا حدودی مشخص می‌کند. ابراهیم اصفزاده، نماینده تهران می‌گوید: "در سال ۶۲ ضمن بررسی‌هایی که برای بهره‌گیری از کمک‌های مردمی برای جنگ شد مشخص گردید ۲ هزار تاجر عمده در تهران با داشتن کارت بازرگانی مجموع درآمد سالانه‌شان دو برابر هزینه جنگ است، و از این افراد خواسته نشد هزینه جنگ را بپردازند. احساس خطر می‌شود که اینها بعد از جنگ هم رو بیایند و هم برنده جنگ باشند و هم برنده صلح" (کیهان، آبانماه ۶۷).

تکاهی به بعضی اقلام کالاهای وارداتی که ورودشان آزاد اعلام شده اهمیت این اقدام و بی‌آمدهای آن را آشکار می‌سازد.

"دان مرغ" یکی از کالاهایی است که ورود آن آزاد اعلام شده است، قرار دادن این کالا در کنار

اقلامی چون شکر و تجهیزات پزشکی جز رد کم ارزش میلیون

پولاد مردی بود

سال ۶۲ بود. تازه مرزها را پشت سر گذاشته بودیم. در میان مارفیکی بود بریده از "راه کارگر" و نرسیده به حزب. او از نظر سازمانی هنوز جای خود را نیافته بود و داشت در این زمینه مطالعه می کرد. انسانی بود رنج کشیده و دوست داشتنی. سالیانی چند در سپاه چالهای "عاری از مهر" گذرانده بود و بقول خودش "یکی از دوزخا را" می بود که در برابر دژ خیمان شاه ساواک نشکسته بودند.

او با بسیاری از رفقای رهبری حزب در زندان آشنا شده بود. بخصوص از شجاعت و خصائل انسانی رفیق حجری تعریف می کرد. می گفت: واقعا مرد بود و همه زندانیان دوستش داشتند.

می گفت: با باز شدن درهای زندان در سال ۵۷، هر کسی رفت "سی خودش". من هم به "راه کارگر" پیوستم. مشغله سیاسی در آغاز انقلاب آنقدر زیاد بود که فرصتی برای دیدار با همبندان قدیمی دست نمی داد. شنیده بودم که رفیق حجری عضو هیئت سیاسی حزب است و طبیعی بود که او هم در چنین شرایطی فرصت سرخاراندن نداشت.

زمان گذشت. یک روز که از حاشیه "خیابان انقلاب" می گذشتم، صدای بوق اتومبیلی که چند بار تکرار شد توجهم را جلب کرد. نگاهی کردم، اما بی اعتنا راهم را ادامه دادم. به فکر نرسید که ممکن است برای من بوق زده باشند. ناگهان از پشت دوپازو مراد خود فشرده و صدای آشنائی را شنیدم. دیدم رفیق حجری است. شاد و مهربان و سر حال. برایم غیر منتظره بود. بهر حال اومی دانست که من با حزب رابطه خوبی ندارم و انتظار نداشتم که بخاطر من توقف کند، پیاده شود و به دنبالم بدود.

علاوه بر آن، برای حجری که چهره شناخته شده ای بود و قاعدتا ضد انقلاب باید دائم در کمینش می بود، پیاده شدن نوعی خطر کردن بود. اما حتی فکر این چیزها هم شاید به مغز حجری راه نمی یافت. او از دیدن من که مدتی با او همبند بودم خوشحال شده بود و از صمیم قلب من را در آغوش فشرده. دریافتم، برای او تفاوتی نمی کند که من چگونه فکر می کنم، بلکه تداوم دوستی برایش مهم است.

چشمهای رفیق نمناک شده بود. پدید آمدن او از دستگیری مجدد رفیق حجری، که پیش از انقلاب ۲۵ سال را در سپاه چالها گذرانده بود غمگین است. می گفت: "حیف چنین انسانهایی. حجری انسان بزرگی است". و حالا باید گفت: حجری انسان بزرگی بود. آنها که تلخی زندان را چشیده اند و حجری و حجری ها را از نزدیک دیده اند و با آنان نشست و برخاست کرده اند، چنین پولاد مردی را از یاد نخواهند برد.

تاخت و تاز ناوگان های آمریکائی کرد و با ادامه بیهوده جنگ صدها هزار نفر از مردم محروم را به کشتن داد، صدها هزار معلول و میلیون ها آواره را به حال خود رها کرد و معادل صدها میلیارد دلار زیان مادی به کشور وارد ساخت، افتخار دارد. همین افتخار برای زندانیان سیاسی کشور پس که در مخالفت با عملکردهای رژیم جنایت پیشه و خائن و دفاع از حقوق محرومان و زحمتکشان به زندان ها افتادند و بخش بزرگی از آنان تاکنون جان بر سر آرمان های خود نهاده اند.

این نویسنده "نقد حال" و اربابان او هستند که باید "شمرسار همیشه" باشند، نه زندانیان سیاسی کشور

ندارد؟ حال چگونه است که رژیم تنها در فاصله زمانی قبول آتش بس تاکنون صدها نفر زندانی سیاسی کشور را تیرباران یا حلق آویز می کند اما جرات ندارد که نام آنان را اعلام کند؟ امثال نویسنده "نقد حال" خود خیلی خوب می دانند که سران حاکمیت جمهوری اسلامی، از خمینی تا بقیه کسانی که در قتل عام زندانیان سیاسی کشور دست داشته اند چنانیکارانی هستند که جرات اعتراف به جنایت خود را ندارند. به همین دلیل است که با وجود اعتراف به اعدام ها نام قربانیان خود را اعلام نمی کنند. می دانید چرا؟ برای اینکه آنوقت مردم خواهند فهمید که میان اعدام شدگان - که طیفی از اعضا و هواداران نیروهای مختلف سیاسی را تشکیل می دادند - کشته شدگان در "عملیات مرصاد" هیچگونه ارتباطی وجود ندارد و ممکن است در جامعه حوادثی روی دهد که رژیم را با دشواری های جدی روبرو کند. ما از نویسنده "نقد حال" می پرسیم، در شرایطی که نام و شرح محاکمات چند نفر در زد و رشوه خوار وابسته به رژیم در دادگاه های فرمایشی و نمایشی با آب و تاب در روزنامه ها انعکاس می یابد، چرا رژیم از اعلام نام کسانی که اعدام کرده است، خودداری می کند؟ آیا نه آن است که از افکار عمومی می ترسد؟ و آیا این نه به معنی آن است که رژیمی که از مردم می ترسد ضد مردمی است؟ آیا نه آن است که این خود نویسنده و امثال او هستند که "خارکش غول بیابان" شده اند و باید روزی "کفاره جدائی از مردم" را بپردازند؟

در ادامه "نقد حال" آمده است: "در حاشیه بازدید از زندانیان مواد مخدر قرار شد تعدادی زندانی گروهکی (۱) را ببینیم. دور تا دور اتاق نشستند. آقائی را به عنوان مسئول خودشان معرفی کردند و او صحبت را شروع کرد که بله ما به عنوان زندانی حقوقی داریم و این حقوق رعایت نمی شود. خیلی قرص و قایم حرف می زد. دیگران نیز با تحسین و تمجیدی که اصرار داشتند ظهور و بروز داشته باشد نگاهش می کردند. صحبتش که تمام شد گفتیم یک سوال دارم. به نظر شما زندانی بودن در کشوری که همین دیروز ناوگان امریکا به سکوهاش حمله کرد و انقلابی که بسیجیان و رزمندگان از فقیرترین اقشار جامعه هستند افتخار دارد؟ سوال مثل آبی بود بر آتش بی رنگ و بی توان...؟"

صرفنظر از خواست زندانیان سیاسی در مورد حقوق خود و سوال و در واقع جواب غیر منطقی نویسنده "نقد حال" و نیز این واقعیت که تاکنون مسئولان رژیم از جانب زندانیان سیاسی کشورده ها پاسخ سخت و دندان شکن در برابر این شبه استدلالها دریافت کرده اند، حتی با فرض آنکه نویسنده واقعیت را همانطور که بوده نقل کرده باشد، باید از وی پرسید: اگر خودت بجای آن زندانیان بودی و می دانستی که مسئولان رژیم با کوچکترین بهانه ای حکم اعدام صادر می کنند، چه پاسخی می دادی؟

آری، زندانی سیاسی بودن در کشوری که رژیم آن با خیانت به مردم ایران و منطقه و ماجراجوئی های بسیار خلیج فارس را عرصه

آری! زندانی سیاسی بودن...

نشده اند. البته دو طرف گفتگو تقسیم بندی هایی می کنند و با زدن اتهام "مبارزه مسلحانه"، "براندازی" و غیره به بخشی از زندانیان سیاسی کشور می کوشند تا آنان را از بقیه جدا سازند. هدف اینگونه تقسیم بندی ها تیره رژیم است. ما برآنیم که اکثریت زندانیان سیاسی کشور صرفا بدلیل داشتن عقیده معین سیاسی و وابستگی سازمانی و هواداری از این یا آن حزب و سازمان به زندان افتاده اند و تاکنون هزاران نفرشان بدلیل ماندن بر سر عقیده خود جان باخته اند. و اگر رژیم می توانست خلاف این واقعیت را اثبات کند تاکنون با ارائه اسناد و شواهد قانع کننده موفق به این کار شده بود.

مثلا درباره زندانیان توده ای، بقول رفیق شهید دکتر دانش: "در پرونده من و به جرات می توانم ادعا کنم که در پرونده اکثریت قریب به اتفاق رفقای من که امروز در زندان هستند، حتی یک مورد خطا که به استناد آن بتوان کسی را به بازجویی دعوت کرد وجود ندارد، چه رسد به دستگیری و زندانی کردن". حال از نویسنده "نقد حال" می پرسیم: آیا نفس همین دستگیری ها بدلیل داشتن عقاید سیاسی دلیل بر استبداد نیست؟ اگر واقعا "خطا" هایی بر پرونده زندانیان سیاسی وجود داشت رژیم به اصطلاح "متکی بر اراده و حمایت مردم" آن "خطا" ها را به استناد مدارک و شواهد قانع کننده همراه با انتشار شرح محاکمات و دفاعیات یک یک متهمان در روزنامه های مجاز کشور در رسانه های گروهی برای مردم اثبات می کرد، سپس بر ضرورت اعدام آنان پای می فشرده. مگر نه آن است که بقول آقای مهاجرانی در ج.ا. بین حکومت و مردم "فاصله و ناهمخوانی وجود

گوشت و تخم مرغ نیست و ادعای اینکه به ناگهان می توان این وابستگی را قطع کرد دور از منطق است.

ولی سؤال اینست که برای بازسازی واقعی آیا باید در جهت حمایت از تولیدات داخلی ملی و بالا بردن آن کام برداشت یا در جهت نابود کردنش؟

برنامه ریزی و اقدام برای تولید این کالا در داخل کشور نه تنها سبب جلوگیری از خروج ارز و کاهش وابستگی است، بلکه رونق کشاورزی، کاهش درجه مونتاژ گوشت و تخم مرغ، افزایش اشتغال و رشد تولید ناخالص ملی را باعث می گردد.

اقدام در این زمینه نه نیاز به تکنولوژی پیشرفته و پیچیده دارد و نه به حضور کارشناسان خارجی. با فراهم آوردن امکان سرمایه گذاری واقعی در کشاورزی و برنامه ریزی اصولی، رسیدن به این هدف در کوتاه مدت غیر ممکن نیست.

اما رژیم ضد خلقی "ولایت فقیه" و عوامل پشتیبان آن جز به منافع فوری و بی دردسر خویش نمی اندیشند و در عمر کوتاه خود هدفی جز تأمین منافع بزرگ سرمایه داران و در راس آنها تجار بازاریان داشته و ندارند.

از این رو می توان گفت بزرگان اصلی "جنگ و صلح" تجار بازار، یعنی دارندگان نقدینگی کلان و ارز آزادند.

جهانیان کشتار جمعی زندانیان سیاسی ایران را محکوم می کنند

گوشه کوچکی از واقعیات

اخبار مربوط به اعدامهای جمعی در ایران، حزب کمونیست ایالات متحده آمریکا را بر آن داشت تا در ارگان خود با درج گزارشهای تکان دهنده ای که از زندانهای ج.ا. می رسد، خوانندگان خود را در جریان جنایات فاشیستی سران مرتجع ج.ا. قرار دهد. "پیپلز دیلی ورلد"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آمریکا، با درج مطلبی تحت عنوان "فرخوار، فوری برای متوقف ساختن اعدامهای ایران"، نوشت:

"اعدام زندانیان سیاسی در سالهای اخیر هیچگاه چنین ابعاد وسیعی نداشته است. این نثریه که به گزارش فرخوان "کمیته" همبستگی با مردم ایران" استناد می کند، می افزاید: "هزاران انسان بیگناه تاکنون کشته شده اند. باید با اعمال فشار بر ج.ا.، جان هزاران انسان دیگر را نجات داد..."

"پیپلز دیلی ورلد" در ادامه مطلب خود با اشاره به اینکه حزب توده ایران، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، سازمان مجاهدین خلق ایران و دیگر نیروهای اپوزیسیون دمکراتیک بارها اعدام اعضای دربند خود را طی ماههای اخیر اعلام کرده اند، اعدام ۲۵ تن از اعضای رهبری حزبمان و از آنجمله رفقا بهزادی و دانش را مورد تاکید قرار می دهد. این روزنامه همچنین با اشاره به اعدام گروهی از اطرافیان آیت الله منتظری و نیز شواهد بسیاری که رد پای رژیم ج.ا. را در قتل دکتر سامی نشان می دهد، به نقل از گزارش سازمان عفو بین المللی می نویسد: "اینها تنها گوشه کوچکی از واقعیات است و تعداد واقعی اعدام شدگان بر چند هزار نفر بالغ می گردد."

این روزنامه در پایان ضمن تاکید بر ضرورت همبستگی بین المللی برای نجات جان زندانیان سیاسی، از مردم آزاده آمریکا می خواهد تا نامه های اعتراضی خود را به نشانی محمد جعفر محلاتی در سازمان ملل ارسال دارند.

به سفیر جمهوری اسلامی ایران

در لندن

عالیجناب!

حزب کمونیست آفریقای جنوبی بار دیگر ضرور می داند نسبت به پیگرد و اعدام مستمر اعضای حزب توده ایران و دیگر زندانیان سیاسی که در سیاهچالهای جمهوری اسلامی شما پسر می برند، اعتراض شدید خود را اعلام دارد. اعدامهایی صورت گرفته که حتی جاننشین موعود آیت الله خمینی نیز وقوع آنها را مورد تاکید قرار داده است.

در حالیکه جهانیان چهلمین سالروز اعلامیه حقوق بشر را جشن می گیرند، رژیم شما سرگرم کشتارهای جمعی و بربریت بی سابقه است، حتی آنهایی را که قبلاً محاکمه شده بوده اند به دادگاه می کشانید تا به

مرگ یا محکومیت درازمدت تر محکوم سازید.

اکنون وضع زندانیان سیاسی زن در مرکز توجه است. از آنها می خواهند اعتقادات سیاسی شان را انکار کنند، به بی حرمتی به باورهای مذهبی مردم "اعتراف" کنند و بپذیرند که در به "فساد" کشاندن زنان جوان شرکت داشته اند. اگر زنان حاضر به "اعتراف" به این نارواها نشوند، محکوم به اعدام می شوند. تا کنون چندین خودکشی در نتیجه فشارهای وارده به آنها صورت گرفته است.

درک این موضوع دشوار است که چگونه این رفتار بربرمنشانه با زندانیان سیاسی بنام اسلام به اجرا گذارده می شود. خانواده ها و دیگران در داخل کشور شاهدان این رویدادهای انکار ناپذیر هستند...

کشتارها باید پایان یابد!

محاکمات باید قطع شود!

زندانها سیاسی باید آزاد گردند!

با تقدیم احترامات

دبیر کل حزب کمونیست آفریقای جنوبی

تظاهرات در نیویورک

در اعتراض به موج اعدام زندانیان سیاسی ایران، تظاهراتی به ابتکار کمیته همبستگی با مردم ایران در مقابل دفتر سازمان ملل در نیویورک برگزار شد. در این تظاهرات اعضا و هواداران حزب توده ایران، سازمان فدائیان خلق (اکثریت)، سازمان جوانان و دانشجویان

بخشی از نامه پائو پروفوسور دکتر "اله" - رئیس بخش روانشناسی پزشکی در انجمن روان درمائی پزشکی جمهوری دمکراتیک آلمان؛ به سفیر جمهوری اسلامی ایران در جمهوری دمکراتیک آلمان

آقای سفیر،

من بنام ۵۰۰ تن از روانشناسان، پزشکان و پرستاران جمهوری دمکراتیک آلمان و ۷ کشور اروپایی که در یک سمپوزیوم بین المللی - از یازدهم تا چهاردهم دسامبر ۱۹۸۸ - در برلین شرکت داشتند با شما سخن می گویم.

مادر خبرهای منتشر شده در روزنامه ها به این مسئله بر خود دیدیم که در تهران رهبران و اعضای حزب توده ایران اعدام شده اند. دکتر منوچهر بهزادی - همسر یک بانوی روانپزشک از جمهوری دمکراتیک آلمان، یکی از رهبران حزب توده ایران، از جمله کسانی است که پس از شش سال بازداشت، بدون محاکمه و حکم محکومیت اعدام شده است.

ما از این جنایت غیر انسانی عمیقاً خشمگین هستیم و از شما می خواهیم همه نفوذ خود را بکار برید تا در ایران دیگر اینگونه جنایات تکرار نشود و حقوق بشر رعایت گردد...

برلین، ۲۲ دسامبر ۱۹۸۸

مهرگان دلاور

مهرگان دلاور، عنوان قطعه ای است که چانت چیگان، دبیر اجرایی حزب مترقی خلق گویان، در رشای رفیق رحمان هاتفی (حیدر مهرگان) نوشته است.

کی انسان متمدن تر از حیوانات خواهد شد؟ آنها لااقل می کشند، برای آن که بخورند، برای آن که بچه هاشان را حفظ کنند، برای ادامه حیات.

انسان انسان رامی کشد، انسان انسان را شکنجه می کند، این تاکی ادامه خواهد داشت؟

نوکران خمینی (حتی ظالمانه تر از "ساواک") ددمنشانه ترین شکنجه هایی را که اختراع شده بکار می برند.

بیکر مهرگان دلیر این شکنجه ها را تاپ آورد آنان نثار استند روح او و تمامیت او را بکشند.

او به پیشواز مرگ رفت،

مقاوم بی آن که در باره رفقای لب بکشاید او با خون بر دیوار زندان نوشت؛ راه همان است که من رفتم

رحمان مانند یک قهرمان مرد

مادر بر ابر او

در برابر کسان پیش از او

و کسان پس از او

سر فرود می آوریم.

اما چرا، آخر چرا او می بایست بمیرد، جوانی اش در خون و شکنجه پایان پذیرد، هنگامی که جهان برای پیشبرد عدالت و صلح انسانهایی چون او را می خواهد این، کی پایان خواهد یافت؟

چند جمله درباره "آزادی" برای ثبت در تاریخ

آیت الله منتظری:

"رسانه های گروهی و رادیو و تلویزیون نباید خط خاصی داشته باشند و به صورت انحصاری درآیند و در دست چند نفر باشند. زیرا اگر اینگونه باشد کار به جایی می رسد که حرف من طلبه را هم که از اول انقلاب در کنار مردم و همراه با انقلاب اسلامی بوده ام سانسور می کنند و در آن صورت معلوم است که با مردم چه خواهند کرد."

وی در ادامه گفتار خود اضافه می کند:

"ما نباید به صرف (سخن گفتن از) بیان و آزادی بیان و آزادی احزاب قناعت کنیم. باید عمل و برخورد ما به شکلی باشد که واقعا افراد متعهد و انقلابی صاحب نظر بتوانند نظرات خود را در مسیر انقلاب و سازندگی کشور بیان کنند و از پرونده سازی و مزاحمت نترسند. متأسفانه دیده می شود طوری شده است که افراد خوب از ترس پرونده سازی نمی توانند نفس بکشند. این معنا غلط است. کاری کنید که مردم واقعا باورشان بیاید که می خواهیم آزادی بدهیم."

("اطلاعات" - ۲۴ بهمن ۶۷)

آیت الله موسوی اردبیلی:

"... در زمینه آزادی هم بد نبودیم. منتها اوضاع جنگ وضع ما را بهم زد. برای اینکه در اوضاع جنگ اطلاعات و امنیت بیشتر فعال می شود. وقتی که اطلاعات و امنیت بیشتر فعال شد، طبعا آزادی را که مردم می خواهند داشته باشند تحت کنترل قرار می گیرد و شاید بعضی ها حس کنند که آزادی از بین رفته است. البته کسی نمی خواهد آزادی مردم را از بین ببرد، اما بالاخره مراقبش هستند. نفس مراقبت برای ایجاد امنیت و اطلاعات است. اما مراقبت طوری است که مثل اینکه آدم در اتاقی نشسته و بنده خدائی هم دو چشمی مرتب به او نگاه می کند. خوب آدم ناراحت می شود. چون طرف گاهی به یقه اش نگاه می کند و گاهی به دکمه اش و بالاخره طبیعی است که او پرسد چرا اینقدر نگاه می کنی؟"

(اطلاعات - ۱۹ بهمن ۶۷)

حجت الاسلام خامنه ای، رئیس جمهوری اسلامی: "در راه آزادی پیشرفت های بیشتری داشته ایم. اما اولاً آزادی معنوی یعنی آزادی انسان از قید هوی ها و هوس ها و شهوات - آن که پایه آزادی های جامعه است - ما (در این زمینه) خیلی موفق نبوده ایم. در مورد آزادی های اجتماعی و سیاسی هم در حد کشوری با آن سابقه دیکتاتوری می توانم بگیرم حرکت خوبی داشته ایم. اما نمی توانیم ادعا کنیم که توانسته ایم آزادی های مورد نظر اسلام را تأمین کنیم."

(اطلاعات - ۱۷ بهمن ۶۷)

حجت الاسلام رفسنجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی:

چرا کارشناسان بر نمی گردند؟

صدها هزار نیروی کار تحصیل کرده ایرانی،

پس از تسلط حاکمیت مطلقه مذهبی بر میهن ما، به کشورهای خارجی گریخته و در سراسر جهان پراکنده شده اند. کشورهای همسایه ما ترکیه و پاکستان نیز از جوانان سزگردان ایرانی انباشته شده است. بسیاری از جوانان، جمهوری اسلامی را ترک گفتند تا در جنگ توسعه طلبانه برای "صدور انقلاب" قربانی مطامع شوم واپسگرایان حاکم نشوند. اما علت فرار گسترده روشنفکران و کارشناسان از ایران آفت زده تنها جنگ نبود.

اگر در نخستین روزهای پس از انقلاب تعداد محدودی از کارشناسان وابسته به رژیم شاه و یا کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان ترجیح می دادند به خارج بروند، پس از برقرار شدن خفقان مذهبی، بطور عمده قشرهای روشنفکر و کارشناس، به گونه ای سیل آسا فرار از جهنم "ولایت فقیه" را آغاز کردند. در این میان جنگ هم مزید بر علت شد. یعنی خفقان مذهبی و جنگ طلبی سران رژیم دو عامل اصلی برانگیزاننده مهاجرت است.

هنگامیکه مهاجرت جمعی روشنفکران و کارشناسان آغاز شد، حاکمیت که هنوز قدرت درک پیامدهای آن را نداشت از اینکه غیر حزب اللهی ها صحنه را خالی می کنند اظهار خشنودی می کرد و با تسخر می افزود که اینان بخاطر "لهو و لعب" به کشورهای "الحادی" پناه برده اند. ولی بعدها مجبور شد اعتراف کند که شرایط نامساعد و از جمله فشارهای بیجا به خانواده ها و به ویژه جوانان و اذیت و آزار زنان و دختران علت فرار جمعی از دوزخ "اسلام فقهائی" است. خفقان مذهبی در مقایسه با خفقان سیاسی و اجتماعی در کشورهای دیکتاتوری مفهوم بسیار گسترده تری دارد. اگر در کشورهای دیکتاتوری کارهای معینی را که دیکتاتور ممنوع کرده است نباید انجام داد در دیکتاتوری ولایت فقیه اصولاً حق اندیشیدن و آزادانه نفس کشیدن هم از مردم سلب می شود و هیچکس حتی در اندرون خانه اش امنیت ندارد. ماموران کمیته های "امر به معروف و نهی از منکر" اجازه نمی دهند مرد با همسرش آزادانه به گردش و هواخوری یا به سینما برود. همگان باید همیشه انواع مدارک را بمنظور اثبات مجرم نبودن خود به همراه داشته باشند و مد لباسی را که حاکمیت تعیین کرده است در خانه و اداره و کارخانه و مدرسه و همه جاهای دیگر رعایت کنند.

"در مورد آزادی هم قبلاً گفتیم که ما انصافاً آزادیم. ما به آرمان هایمان خیلی نزدیک شده ایم. شاید خیلی ها فکر نمی کردند که اینها را ما در طول مدت خیلی کوتاهی بتوانیم بدست بیاوریم..."

(اطلاعات - ۱۸ بهمن ۶۷)

بیکمان انسانی را که در سال های پایانی سده بیستم زندگی می کند، چه زن و چه مرد، نمی توان و نباید وادار ساخت همانند انسان های ۱۴۰۰ سال پیش زندگی کند. هر کسی می داند که شیوه زندگی، خورد و خوراک و پوشاک انسان ها بسته به شرایط زمان و مکان تغییر می کند و بسیار گوناگون است. اما مغزهای متحجر حاکم بر کشور ما قادر به درک این حقایق بدیهی نیستند. و هرگونه تخطی از قواعد من درآوردی خود را توهین به خدا و پیامبر و امامان وانمود می سازند و خطای را به مرگ تهدید می کنند. این زشتکاری ها نمی تواند منجر به "فرار مغزها" از ایران نشود.

رفسنجانی رئیس مجلس در سخنرانی های خود پیرامون این مسئله می گوید: "سیاست جذب نیرو از خارج کشور باید دنبال شود و ما بعنوان یک وظیفه اسلامی - اخلاقی باید برنامه ای تنظیم نمائیم که آنتهایی را که قابل جذب به این انقلاب و جامعه هستند به کشور برگردانیم... ما نباید از خودمان زمختی و تلخی نشان بدهیم که این نیروها که مال این کشور هستند نتوانند به اینجا بیایند و در محیط اسلام و انقلاب زندگی بکنند." این سخنان در ماه های مهر و آبان سال جاری پس از فاجعه ملی قتل عام زندانیان سیاسی طی دیدار با دانشکامیان و کارگران به زبان آورده شده است.

همینجا باید به رفسنجانی یادآور شد که روشنفکران ایران از اسلام فرار نکرده اند، زیرا اکثریت مطلق آنان در خانواده های مسلمان زاده شده اند. اما اسلام چیزی است و حکومت "اسلامی" بخصوص از نوع "ولایت فقیه" آن چیزی دیگر! عملکرد حاکمیت مطلقه "ولایت فقیه" عبارتست از: خفقان مذهبی، تضییق، شکنجه، قطع انگشت و دست و پا، اذیت و آزار، سکوت گورستان، ترویج خرافه پرستی، نفی علوم، نابود کردن هنرهای زیبا و محروم کردن مردم از نیازهای فرهنگی.

چگونه یک روشنفکر خارج از کشور می تواند نبیند که "زمختی و تلخی" حاکمیت از حد و مرز قابل تحمل بسی فراتر رفته و منجر به قتل عام خودسرانه گل های سرسید جامعه شده است؟ اگر یک جو شرافت و انسانیت در سران حاکمیت وجود داشت لااقل چنانیت خود را دزدانه و پنهانی انجام نمی دادند و وقتی کسی مورد اتهام قرار می گرفت او را در دادگاه علنی با حضور وکیل مدافع و هیئت منصفه و با انجام تمام تشریفات قانونی محاکمه و محکوم می کردند.

آیا اعدام خودسرانه دکتر دانش، دکتر غیاثوند و ترور رذیلا نه دکتر سامی می تواند مشوقی برای بازگشت پزشکان مقیم خارج به کشور باشد؟ آیا اعدام دزدانه دکترهای اقتصاد، مهندس ها، فیزیسین ها، فیلسوفان، جامعه شناسان و دیگر دانشمندان مانند بهزادی ها، میزانی ها، جودت ها، ناطمی ها و محمدزاده ها در زندان های اوین و گورهدشت به بهانه "عملیات مرصاد" شاهد گویای غیر قابل اعتماد بودن سران رژیم نیست؟ این سوال امروز برای اکثر کارشناسان ایرانی در مهاجرت مطرح است.

دستها از افغانستان کوتاه!

اطلاعات تازه درباره ...

حاضر به نوشتن تنفرنامه است. تنها ۱۲ نفر تنفرنامه می‌نویسند که آنها را جدا می‌کنند. از مجموع ۲۸ نفر باقیمانده تنها ۵ نفر زنده برمی‌گردند. برای ۲۸۲ تن بفاصله حکم اعدام صادر و اجرا می‌شود.

در روزهای شنبه و یکشنبه سوالات بسیار کوتاه و حساب شده مطرح می‌گردیده است. هرچا که زندانی کوچکترین مکثی می‌کرده است، اگر بهانه دیگری نداشته‌اند بخاطر همین "مکت" به اعدام محکوم می‌شده است.

یکی از زندانیان که از پیش قصد کشتنش را داشته‌اند با وجودیکه به همه پرسش‌ها پاسخ‌دلخواه آنان را داده بوده است، بخاطر اینکه در جواب سوال مربوط به معاد گفته بوده: "نمی‌دانم، شما از یک تازه مسلمان انتظار نداشته باشید همه مسائل را بدانند" او را اعدام کرده‌اند.

روز چهارشنبه "دادگاه" در گوهردهشت سرنوشت زندانیان بند "ملی‌کشا" را تعیین می‌کرد. زندانیانی که در این فاصله از اعدام‌های گروهی باخبر شده بودند سعی می‌کردند کمتر بهانه بدست "دادگاه" بدهند. عده‌ایراکه می‌پذیرفته‌اند که مسلمان هستند و نماز می‌خوانند اعدام نمی‌کرده‌اند اما به شدت مورد تحقیر قرار می‌داده‌اند. بعدازظهر همانروز آنان را به همراه یک پاسدار به نمازخانه برده‌اند. اکثر آنان با پاهای روم کرده، سروصورت زخمی و جسم له شده بوده‌اند. برخی از زندانیان از فرط شکنجه قادر به ایستادن نبوده‌اند و نشسته نماز می‌خوانده‌اند. پیش از شروع نماز یک پاسدار که نقش پیشنماز را بعهده گرفته بود می‌گوید ما بدون هیچگونه زور و جبر و از روی اختیار کامل نماز می‌خوانیم. او نمی‌گوید برای اینکه همان چند نفر با پاهای باد کرده و بدن‌های زخمی را مجبوره خواندن نماز کنند چند نفر زندانی را در برابر چشمانشان اعدام کرده‌اند و چه شکنجه‌هایی در حق آنان روا داشته‌اند. در یکی از بندها زندانیانی را که زنده مانده بوده‌اند لخت کرده و با شلاق به چانشان افتاده‌اند. آنقدر به آنان شلاق می‌زده‌اند که بیهوش برکف بند بیفتند.

آری، چنین است مناطقی که با توسل به آن، سران واپسگرا و جنایتکار رژیم به "مسلمان کردن" زندانیان سیاسی پرداخته‌اند و می‌پردازند.



یکی از کارگران

هنگام جمع‌آوری محصول نارنج در یکی از مزارع دولتی استان ننگرهار

"در این شرایط حساس، حزب توده ایران بار دیگر همبستگی پرشورخویش را با مردم افغانستان و حزب برادر، حزب دمکراتیک خلق افغانستان، ابراز می‌دارد. ما سیاست مداخله‌گرانه دولت‌های پاکستان، امریکا و ایران علیه همسایه شرقی خود را بشدت محکوم می‌کنیم ... حزب توده ایران همه اعضا و هواداران خود را فرامی‌خواند تا با بهره‌گیری از همه امکانات موجود و به اشکال گوناگون به افشای سیاست ضد افغانی امپریالیسم، ارتجاع و رژیم خمینی بپردازند و از هیچ‌گونه همبستگی با رفقای افغانی و خلق افغانستان در این شرایط حساس دریغ نوزند"

مردم رنج‌دیده و زحمتکش افغانستان خواهان زندگی صلح‌آمیز هستند. آنان از جنگ و خونریزی بیزارند و می‌خواهند با کار و تولید خود کشوری آباد و آزاد و مستقل داشته باشند. اتخاذ و پیشبرد سیاست اشتی ملی از سوی دولت جمهوری افغانستان، در واقع پاسخ شایسته‌ایست به خواست توده‌ها، ضرورت زمان و اقتضای منافع ملی این سرزمین کهن.

آنچه در این میان راه را بر پایان بخشیدن جنگ برادرکشی بسته، دخالت‌های امپریالیسم و ارتجاع در امور داخلی افغانستان مستقل و دارای حق حاکمیت ملی از طریق استمرار کمک نظامی به مخالفان مسلح دولت قانونی کشور همسایه ماست.

از اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران



برقرارباد "جبهه آزادی و صلح"؛ سرنگون باد رژیم "ولایت فقیه"؛

NAMEH MARDOM

NO: 250

14 March 1989

Addresses: 1. P.B. 49034 10028 Stockholm 49 Sweden

2. Dr. W. SILBERMAYR, PF. 398, A-1141 WIEN, ÖSTERREICH

نشانی‌های ۱-
پستی ۲-

نامه مردم